

فصلی از کتاب
عشقی: سیمای نجیب یک آنارشئیست
محمد قائد
چاپ دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰

© جز موارد درج عنوان و نشانی در سایت‌های دیگر، چاپ، تکثیر یا نقل تمام این متن با اجازه مؤلف یا ناشر مجاز است.
mGhaed@lawhmag.com

پیشگفتار

نقد سیر اندیشه به عنوان ماجرای زندگی

چندین خصوصیت شخصی و تاریخی سیمای میرزاده عشقی را از دیگر کسانی که در رده او بودند و به سرنوشتی کم‌ویش شبیه او گرفتار آمدند متمایز می‌کند. نخست اینکه عشقی جوان مُرد. این، از سویی، جنبه جوانمرگی و شهادت را در تصویر او پررنگ‌تر می‌کند. از سویی، خلوص جوانانه افکار و آثارش را در تضادی شدید با روحیاتی می‌نهد که از آنها به عنوان مصلحت‌اندیشی، عقل‌معاش، ضرورت‌های شغلی، دست‌کشیدن از مقاومت در نتیجه خستگی یا دلزدگی و، البته، مرحله تجربه‌اندوزی یاد می‌شود. عشقی ستیزه‌گر زیست، بی‌انعطاف ماند و آشتی‌ناپذیر مرد، حالتی که حفظ کردن آن طی سالیانِ دراز برای همه کس آسان نیست.

عشقی، در وجه جسمانی، سیمایی داشت تداعی‌کننده اعتقاد و صداقت و یادآور چهره شاعران و نویسندگانی مانند سوراسرافیل، پوشکین، لرماتوف؛ و از شاعر همعصرش مایاکوفسکی بسیار خوش‌سیماتر بود.^۱ در سلوک و رفتار، شیوه زیستی داشت از نوع قلندر مآبی هنرمندانه و فقیرانه؛ و با قلمی سرکش به آرمانگرایی پرداخت

^۱ عشقی "از زیبایی صوری هم بی‌بهره نبود." (عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، ۱۳۴۳، ج ۳، ص ۶۱۶). خوش‌عکس بود و در یکی از تک‌چهره‌هایش، با موی بلند و قلم در دست، بسیار شبیه تصویر شکسپیر به‌نظر می‌رسد، که احتمالاً تصادفی نیست و آن ژست و قیافه خواست خود اوست.

لحن پیامبری است شیطان‌ستیز و مجهز به الهامی از عالم بالا که از کوه پائین آمده و در آگاهانیدن خلق از آنچه سر و سر و غیبی به او ابلاغ کرده است لحظه‌ای درنگ روا نمی‌دارد. این‌گونه تفکر آخرالزمانی که خرده‌کاری، اصلاح‌گرایی و مشغول شدن به فهرستی از مسائل ریز و درشت و مشکلات حقیر را کنار می‌گذارد و مستقیماً به قلب سرفصل‌های عظیم خیر و شرّ و سیاه و سفید می‌زند همواره در تفکر و در روان‌شناسی اجتماعی بسیاری از مردم جهان جای داشته است: باید به قعر و به بطن پرداخت، و تا همه چیز ویران نشود آبادی ناممکن است. در اصطلاح سیاسی دو قرن گذشته، به این گونه جهان‌بینی، آنارشيسم گفته‌اند: نابود کردن همه چیز و محور اقتدار و محدودیتی به امید بازسازی همه چیز در شکلی متعالی در آینده‌ای نامعلوم.^۲ عشقی تفکری را که

۲ anarchism؛ "آنارخوس [an archos]، اصل یونانی این واژه، صرفاً به معنی 'بدون حاکم' است و از این رو پیداست که آنارشی را می‌توان در سیاق کلی هم در معنای منفی فقدان حکومت و هم در معنای مثبت آن به کار برد، زیرا حفظ نظم مستلزم وجود حکومت نیست." (آنارشيسم، جرج وودکاک، ترجمه هرمز عبداللهی، انتشارات معین، ۱۳۶۸).

"آنارشيسم، همانند هر مرام دیگری که در پی آرمانشهر باشد، در وهله نخست انتقادی است از ترتیبات اجتماعی کنونی، و در درجه بعد طرحی است برای آینده‌ای بی‌مسئله. مثلاً این اصل [آنارشيسم] را که انسان در طبیعت خویش خوب است نمی‌توان با اشاره به رفتار شریانه‌ای که طی تاریخ بشر روی داده است رد کرد، چون پاسخ سر راست این خواهد بود که به‌انسان هرگز فرصت داده نشده تا قابلیت‌های خویش را تحقق بخشد و از این رو طبیعت رثوف او به‌سبب اقتدار نهادین فاسد گشته است. به‌همین‌سان، چشم‌انداز آرمانشهر را نمی‌توان با موضوع ملال‌آور بودن جامعه‌ای برابری‌خواه و بی‌تضاد از میدان به‌در کرد. گفتن این حرف که ما، مخلوق‌های فاسد عصری فاقد اخلاق، در چنان جهانی ملول خواهیم شد، در حکم قضاوتی تنگ‌نظرانه در باب شرایط جامعه‌ای است که به‌بهرترین نحو به‌تعالی روح انسان خواهد انجامید. آنارشيسم هرچند که قائل به آرمانشهر باشد و هرچند که تحلیل‌ها و تجویزهایش ناهوشمندانه به‌نظر برسد، نمایانگر یکی از بروزهای نارضایی اساسی از شیوه‌ای است که انسان تاکنون برای نظم بخشیدن به‌زندگی خویش برگزیده است."

International Encyclopedia of the Social Sciences, Macmillan,

London, 1968.

←

و دیگران را تشویق به بلندپروازی و رؤیاپروری کرد. در محیطی که بددلی را از کودکی در مغز فرد حک می‌کنند و به او می‌آموزند که ادعای اخلاص را با تردید تلقی کند، عشقی بر این ایمان پای می‌فشرد که چیزی به‌عنوان حقیقت وجود دارد و انسان می‌تواند و باید در پی آن حقیقت ناب و متعالی برود. اما با اینکه معتقد به حقیقت غایی بود، بشر را ذاتاً پست و توده مردم را رمه‌هایی دوبا از جُهالِ آلت دست اهریمنانی از قبیل وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه می‌دانست. به‌زندگی عشق می‌ورزید، اما مرگ را نیز خودبه‌خود واجد ارزش می‌دانست و آرزوی آن را می‌کرد و نوع بشر را زائد و سزاوار تحقیر می‌دانست. در يك جا برای موقعیت زنان از جنبه فرهنگی دل می‌سوزاند، اما در جاهای دیگر تلویحاً با این اعتقاد عوام همراه می‌شد که زنان جنس درجه دومند. انسجام بخشیدن به این ملغمه درهم و کپکشان نابسامان افکار ضد و نقیض به مجالی نیاز داشت که از او دریغ شد.

کار سیاسی نزد او نه سنجش سیاست‌های ممکن و استفاده از بهترین جنبه‌های آنها، یا حتی اجرای يك مرام معین، بلکه پای‌فشاردن بر جهان‌بینی مانوی تقابل خیر و شرّ بود. جامعه را نه کلیتی متفاوت از تك‌تك افراد و اجزای تشکیل‌دهنده آن، و حرکت اجتماعی را نه برآیند نیروهای فعال در آن و حاصل جمع و آمیزه منافع متضاد، بلکه آوردگاه خیر و شرّ می‌دید. در عین حال، ملت را چیزی جدا از توده مردم می‌دانست: اولی ("ایرانیان هوشیار") مقام والایی دارد، اما دومی ("این قوم پولکی")، "این خلق خرد" سزاوار هر تحقیری است (و برای همین است که "من ز مردم این مملکت نیم خوشبین"). فراتر از این، حتی برای تبیین مفهوم خیر و حمایت از انسان‌های نیک-کردار هم وقت و نیروی زیادی صرف نمی‌کرد. تمامی تأکید و تکرار او بر نابودی شرّ بود، شری که عمدتاً نه تنها در کردار بلکه در نفس وجود اهریمنانی مانند قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و بعدها سردار سپه تجسم می‌یافت. نهیب عشقی به مردم و به خوانندگانش هشدار و آموزش و اخطار و دستورالعمل نبود؛ نعره‌های کرکننده کسی بود که فرارسیدن قریب‌الوقوع توفان آخرالزمان، ریشه‌کن شدن گیاهان هرزه خیانت و وطن‌فروشی و خشکیدن چاله‌های پراز گنداب فساد و دنائت را نوید می‌دهد. همچنان که در بحث مربوط به عید خون خواهیم دید، لحن او در مواردی، بیش از هرکس، شبیه

پیش از او هم وجود داشت گرفت و آن را، بدون مبنای نظری محکم و تعاریف دقیق، تکرار کرد و می‌توان گفت در جامعه ایران قوت بخشید و جا انداخت. در فصل دوم می‌کشیم نشان بدهیم که عقاید او نه از نوع انقلاب به معنای نوین آن، یعنی معنایی که از انقلاب فرانسه به بعد یافت، بلکه از جنس آنارشیسم و نیهیلیسم است (در زمان اقامتش در استانبول در قصیده‌ای سرود: "بشر يك لکه ننگی است اندر صفحه گیتی / سزد پاك ای زمین زین دم بریده جانور گردی").^۳

از نظر مشرب فلسفی، او را می‌توان دهری، و از نظر روحیات، دلسپرده به سودازدگی دانست: میل به کشاندن پیروان به سوی هدفی که خود مرشد هم تعریفی دقیق از آن ندارد و با این توهم زندگی می‌کند که هرگاه سی تا مرغ به طرفی پرواز کنند سرانجام خودشان سیمرغ خواهند شد (داوری نهایی، مانند هر کار دیگری، بستگی به درجه موفقیت دارد: در قضاوت تاریخی، معمولاً پیروزمندان را متفکرانی صاحب اراده و تخیل قوی می‌دانند، و ناکامان را سودازدگانی خیال‌پرور). انسان دهری آرمانگرا^۴ شاید جمع اعداد به نظر برسد، اما گرایشهای آنارشیستی راهی برای سازش ناپایدار

→ آنارشیسم در قرن هجدهم در مفهومی منفی و علیه مخالفان به کار می‌رفت، اما در قرن نوزدهم مکتبی شد دارای مبلغ و پیرو. (توضیح بیشتر درباره پیشینه آنارشیسم و برخورد مارکس به آن، در پانویس فصل دوم).

^۳ nihilism، هیچ‌انگاری، نیست‌گرایی، نیست‌انگاری. "این واژه با رمان *پدران و پسران* (۱۸۶۲) نوشته ایوان تورگنیف بر سر زبانها افتاد و بیانگر آزادی‌رادیکالهای روسی دهه‌های ۱۸۶۰ و ۷۰ است که منکر هرگونه اقتدار مستقزی بودند. سخنگوی این جماعت، دیمیتری پیساروف، منتقد ادبی جوان، می‌گفت: 'آنچه را می‌توان شکست باید شکست. نیهیلیستها، به نام رهایی فرد، به مذهب، همه ارزشهای معنوی، ماوراءطبیعه، زیباشناسی هنری و قواعد مرسوم فکر و زندگی می‌تاختند. آنان مدافع تجربه و آزمون، علوم طبیعی و 'واقع‌گرایی' بودند. نیهیلیسم بیشتر طبعیانی اساساً روشنفکرانه و عاطفی با لحنی به شدت شخصی بود تا مرامی سیاسی یا اجتماعی، با این همه راه را برای جنبشهای رادیکال سیاسی و اجتماعی بعدی هموار کرد.'^۴

Grolier Encyclopedia Internaional, New York, 1972.

^۴ دهری را بیشتر معادل رواقی می‌گیریم تا ماتریالیست.

این دو دیدگاه به دست می‌دهد. خواهیم دید که این تنها تناقض در افکار او نبود.^۵ عشقی هم در نثر و هم در نظم عامه‌گرا بود. افزون بر شعرهایی که به سبک قدما می‌سرود، در آنچه خطاب به عوام و برای توده مردم می‌نوشت سطحی از سخنوری و حدی از قصه‌گویی وجود داشت که می‌توانست برای مردم کوچه و بازار و قهوه‌خانه نیز به اندازه خواص اهل محفل جاذبه داشته باشد. در عین حال و در کنار این سنت‌گرایی، نوآوری‌اش در واژگان و در ساختار زبان، او را در ردیف نخستین پیشگامان نوگرایی در عرصه ادبیات ایران جای می‌دهد.

اگر همه اینها برای ماندنی شدن او در عرصه ادبیات سیاسی ایران کافی نباشد، قرارگرفتنش در سرحلقه قربانیان خشونت سیاسی در عهد آخرین دودمان پادشاهی ایران، تمایز بی‌چند و چون اوست. اگر محمدتقی پسیان را که، به‌عنوان يك نظامی، در نتیجه تمرّد در برابر قدرت مرکزی به‌خاک افتاد، و سید محمد خیابانی را که در کشمکش برای کسب قدرت سیاسی جان باخت در رده مناسب خود بگذاریم، عشقی نخستین فردی بود که پس از کودتای ۱۲۹۹ علناً به‌عنوان فردی بی‌دفاع ترور شد، شهیدی که برخلاف بسیاری دیگر از قربانیان قبلی و بعدی، تنها با قلم و به‌عنوان شاعر و روزنامه‌نگار و نویسنده به میدان آمده بود و بیرون از این حیطه، انگیزه یا سابقه‌ای مربوط به کسب قدرت سیاسی و اداری و مالی و شائبه ارتباط با قدرتهای خارجی در کارنامه‌اش وجود نداشت. نخستین آدمکشی تمام‌عیاری که در نامه اعمال باند نظامیان کودتای سوم اسفند، و در نهایت در کارنامه خاندان پهلوی، ثبت شد قتل عشقی بود. *ملك الشعراى بهار* او را "اولین مقتول ما" لقب می‌دهد. منظور بهار اولین مقتول در مبارزه برای مهارزدن بر رضاخان سردار سپه و بر سر تغییر سلطنت در اوایل دهه ۱۳۰۰

^۵ در تاریخ اسلام، خوارج نخستین و مشهورترین آنارشیستها بودند. شعار آنها در جنگهای صفین و نهروان، *لا حکم الا لله* ("داوری جز خداوند نیست")، حرف آنارشیستهای عصر جدید هم هست که حکومت بد و بدتر معنی ندارد و حکومت به‌طور مطلق شرّ نالازی است، با این تفاوت بسیار مهم که نخستین موضعگیری آنارشیسم مدرن نه تنها ردّ حکومت و مالکیت، که انکار خدا هم هست. در ایران عصر جدید، گروه مذهبی کوچکی به نام فرقان، که خشونت را تقدیس می‌کرد و همواره ضروری می‌دانست، بیانگر طرز فکر خوارج و نماینده آنارشیستهای خداپرست بود.

که مدعی حکومت بودند بهره‌برداری کند و به هرچه مفصل‌تر و مردمی‌تر شدن تشییع جنازه او کمک کرد.^۶ حرکت جماعت پشت تابوت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار پررنگ از شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نورانی که با گفتار هتاکانه يك قلندر بددهن همخوانی نداشت.^۷ این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود و، مانند بسیاری دیگر، قضیه ایجاد جمهوری را بازی عوامل خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی اتلاف هرچه بیشتر مال ملت. اما این هم حقیقت دارد که او خصوصیات اصلی يك شهید را در خود داشت: شاعر و سخن‌پرداز و نازک‌خیال؛ بلندنظر و با مناعت و قانع؛ دل‌سپرده به احساسات (اگر نگویم اصول) و آرمانهایی که تقریباً یقین داشت در راه آنها سر خواهد باخت؛ پرشور و نترس، و در واقع یکی از رساترین نعره‌هایی که در تقبیح ثروتمندسالاری و تحقظه امتیازهای موروثی در جامعه ایران شنیده شد؛ و یکی از بلندترین صداهایی که، به‌یمن مرگ زودهنگامش، طی سالهای پس از آن همچنان با شعرهای رمانتیک و زبان هجاگوش طنین‌انداز ماند. و باز، به‌یمن ترور عشقی ملت می‌توانست ادعا کند، و تا حدی ثابت کند، که از همان ابتدا در راه نبرد با خودکامگی رضاشاه جهاد کرده و در پیشگاه آزادی خون داده است. صفاتی مانند سید اولاد پیغمبر و جوان رعنا مکمل تصویر شاعر شوریده‌ای است که جنازه‌اش را مردم کوچک و بازار تهران روی دست بردند.

در وجه عملکرد اجتماعی، به عشقی ایفای نقش شهیدی احاله شد که اشتیاق او به

بود، اما، در نگاه به گذشته، عشقی نخستین قربانی — یا دست‌کم نخستین قربانی روشنفکر و مشهور — سلطنت پنجاه و سه ساله آخرین خاندان شاهی ایران هم هست. کسان دیگری نیز پیش از عشقی و پس از او به سبب افکار و نوشته‌هایشان کشته شدند. اما آنچه سیمای عشقی را از دیگران متمایز می‌کند و (حتی با وجود کسی مانند جهانگیر صوراسرافیل که جوان مُرد و نویسنده بود) به او سیمای شهید اول راه قلم می‌دهد، این نکته است که مطبوعات ایران در سالهای بین پایان جنگ جهانی اول و آغاز سلطنت رضاشاه خواننده و مخاطبان گسترده‌تری یافت و عصر روزنامه چاپ سنگی پر از نصیحت و انشانویسی را پشت سر گذاشت. معمولاً در بحث از ادوار مطبوعات ایران، تمایل عمومی به تجسم دورهٔ پر حادثهٔ ۱۳۲۰-۱۳۲۰ است. یاد آن سالها بخشی از تجربه معاصران است و غیرطبیعی نیست که تجربه‌های دورتر در برابر تجربه دست اول کم‌رنگ‌تر به نظر برسد. در سالهای جنگ جهانی اول و در سالهای فترت بین دو دودمان سلطنتی، نیاز به آگاهی از اخبار ایران و جهان هرچه بیشتر در جامعه شکل می‌گرفت، اما تقریباً هیچ وسیله ارتباط عمومی دیگری وجود نداشت و این موقعیتی یگانه برای مطبوعات فراهم می‌کرد. تا رواج رادیو هنوز سالها راه بود، و تهیه مطبوعات خارجی حتی از خواندن آن هم دشوارتر بود و به اقلیتی بسیار کوچک محدود می‌شد. افزون بر این، تجربه سالهای پریشانی و اشغال ایران طی جنگ اول، قحطی و فقر، غدر دشمنان و دغلكاری مؤتلغان خارجی، و ضعف مفرط دولت مرکزی در اداره کشور، به تجربه سیاسی مشترکی تبدیل گشته بود که در صدر مشروطیت هنوز وجود نداشت. نویسنده و خواننده عصر نهضت مشروطیت نیز مانند مبارزان فعال آن روزگار در دنیای بسیار تنگ و یکنواخت ناصرالدین‌شاهی بزرگ شده بودند و چیزی به عنوان تجربه سیاسی مشترك در دنیای بزرگ، و خاطره حضور در نبردهای پرافت‌وخیز سیاسی هنوز شکل نگرفته بود. ناکامی نتیجه حادی از انتظارات است و به همان نسبت افزایش می‌یابد. هنگام ترور ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۵ شمسی و در پایان دورانی پر از ظلم همراه با ثبات، انتظارات عمومی هنوز بسیار کمتر بود و با انتظاراتی که بیست سال بعد در تجربه‌های تلخ دورانی پر از ظلم، اما بی‌ثبات، پدید آمد بسیار تفاوت داشت. در فصل اول، «در صحنهٔ پیکار اجتماعی»، در این باره بحث خواهیم کرد.

این حقیقت دارد که دربار قاجار کوشید از قتل عشقی به سود خود و علیه قاتلان

۶ " طرفداران عشقی دربار حادثه قتل شاعر را وسیله تظاهر بر ضد سردار سپه قرار دادند." (یحیی آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۶۵).

۷ " عده تشییع‌کنندگان را بیست سی هزار نفر می‌گفتند. اجمالاً از شاه‌آباد تا چهارراه سیروس و برق را مردم گرفته بودند" (عبدالله مستوفی، *تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۳، ص ۶۱۶). " قریب سی هزار نفر از مسجد مرحوم سپهسالار، خیابان شاه‌آباد، لاله‌زار، ناصریه، بازار تا دم دروازه حضرت عبدالعظیم با مرثی و ذکر مصائب اجداد آن سید مرحوم جنازه را مشایعت... و دو ساعت بعد از ظهر جمعه با حضور عده کثیری در ابن‌بابویه مراسم تدفین به عمل آمد." (روزنامه *قانون*، شماره ۶۱؛ در *تاریخ بیست ساله ایران*، حسین مکی؛ امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۶۷).

داوری می‌کنیم. اما نیت این نیست و چنین کاری را از نظر روش‌شناسی و منطق تاریخی نادرست می‌دانیم. چنین بازنگری‌هایی، در واقع، نقد سیر تفکر ماست با توجه به عناصر تشکیل دهنده آن، و یادآوری انتظارهای بجا و نابجا و آرزوهای بربادرفته‌مان. نمی‌پرسیم چرا عشقی این طور یا آن طور فکر می‌کرد؛ می‌گوییم ما، یا برخی از ما، در گذشته این طور فکر می‌کرده‌ایم و شاید هنوز همین گونه فکر کنیم. دست آخر اینکه هراندازه بکوشیم از حد معرفی فراتر نرویم، سرانجام از نوعی داوری ضمنی درباره عشقی به‌عنوان موضوع بحث گریزی نیست. به‌عنوان هموطن و شریک دردهای عشقی، او را و اندیشه او را حلاجی می‌کنیم، نه در جایگاه يك داور مطلقاً بیطرف. در نقد سختگیرانه اندیشه و آثار عشقی، او را توبیخ نمی‌کنیم، بلکه بخشی از سیر تفکر جمعی و یکی از سخنگویان پرشنونده‌ای به حساب می‌آوریم که فکرهای پدران ما و خود ما را بر زبان می‌آورده است.

شخص عشقی در تاریخ مبارزات سیاسی-روشنفکری ایران جایگاهی یافته و همچنان آن را حفظ خواهد کرد، هرچند که به اجزای آثار او توجهی چندان دقیق نشود. اما جهان‌بینی او، یا آن جهان‌بینی عمدتاً عاطفی و درهم و برهمی که او در دل می‌پروراند، در فکر اجتماعی و در سر ما ته‌نشین شده است. از همین روست که نقد تفکر عشقی را نقد تفکر اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی عصر حاضر هم می‌دانیم. و باز از همین روست که در کتاب حاضر درباره نظرات او نه به‌عنوان چیزی که کسی در زمان خویش و در حد معلومات خویش گفت و رفت، بلکه به‌عنوان عناصر و اجزایی موجود در تفکر امروزیان هم داوری می‌کنیم. وطنخواهی عاطفی، از نوع وطنخواهی عشقی، سایه‌ای بر فکر ما افکنده که ممکن است در سایه روشن آن‌گونه تفکر، نکته‌های بسیاری در آن جهان‌بینی را از نظر دور بداریم. نوشته عشقی عکسی از جنبه‌هایی از فکر همه ماست که می‌تواند به بهتر شناختن خودمان کمک کند. و باز به همین سبب، در این کتاب، برای نخستین بار، روزنامه‌نگاری عشقی جدی گرفته می‌شود و حجمی در حد دیگر جنبه‌های فکر و قلم او به این رشته از فعالیت‌های زندگی کوتاهش اختصاص می‌یابد.

عکسی که از فاصله بسیار نزدیک از مجسمه‌ای عظیم گرفته می‌شود ممکن است شباهت چندان با دورنمای آن نداشته باشد: خلل و فرج‌ها از فاصله دور به چشم

ایثار خون خویش نمایانگر تمایل قلبی ملت به فداکاری در راه تن‌زدن از تسلیم به بلندپروازی‌های يك دیکتاتور آینده است. در واقعیت امر، روزنامه‌قرن بیستم عشقی، که شماره‌های آن طی سه سال و اندی به‌زحمت از بیست گذشت، بسیار نامنظم انتشار می‌یافت، خواننده چندان نداشت و شهرتش را، اگر فرض کنیم شهرتی به‌دست آورد، مدیون نام خود عشقی بود. این گمنامی و مهجوری حتی در اظهار نظرهای مورخان بعدی هویدا است، تا بدان حد که بسیاری از مؤلفان تاریخ‌های ادبی-اجتماعی ایران آخرین شماره این جریده را نخستین شماره آن گرفته‌اند. در انتهای این کتاب به گمانزنی خواهیم پرداخت که دخالت او در این شماره بدفراجم بسیار کمتر از آن بود که غالباً گمان می‌رود.

با توجه همین جوانب و جهات، در برخورد به عشقی و شعر و نثر و اندیشه او با چند سیما رو به‌روئیم. یکی شخصیتی است که در گردباد حوادث در دوره‌ای بسیار پر تب‌وتاب کوشید سر خم نکند و با کسی کنار نیاید. عشقی از جا کنده نشد و در سنگر ماند. اما پاسخ این سؤال که از چه چیزی و چگونه دفاع می‌کرد ممکن است بر داوری ما در باب تاکتیک او و موقعیت و مکان سنگرش تأثیر بگذارد. در نگاه به گذشته، جنگیدن تا آخرین قطره خون در يك سنگر خاص ممکن است خدمتی به يك آرمان به حساب آید. اما هدف غایی هر تقلایی، پیروزی بر حریف است. قدر و قیمت عشقی در این است که به نیابت از سوی جامعه و در اجرای خواست وجدان عمومی برای مقاومت در برابر دسیسه‌بازی و توطئه‌چینی جان باخت.

بنابراین، دست کم با دو عشقی رو به‌روئیم: یکی در قالب اسطوره مقاومت و پرخاش به جابریّت؛ شهید راه حق‌گویی و ستیز با باطل؛ کبوتر به‌خون‌خفته بام میهن که کشته کینه و نفرت زراندوزان و جباران گشت (اسطوره را به معنی تصویری می‌گیریم بزرگتر از واقعیت، و افسانه‌ای که با آن با توجه و احترام برخورد شود). درباره اسطوره عشقی جدلی نیست. عشقی دوم، نویسنده، شاعر، روزنامه-نگار و انقلابی و نظریه‌پردازی است که می‌توان عقاید، آرا و نوشته‌هایش را نقد کرد و به آنها نمره داد. می‌دانیم که این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند. اما در واقع، هدف از این تفکیک ظریف و دشوار، پرهیز از داوری درباره عشقی با معیارهایی مربوط به پس از عصر اوست. در جاهایی از این کتاب ممکن است به‌نظر برسد که ما درباره عشقی با عقل امروزی

مردم نه برای آنچه کرد، بلکه برای آنچه بود و آنچه خودش دوست داشت باشد دوست دارند. مؤمنان می‌گویند نیت خیر آجر عمل خیر دارد. عشقی آجر نیت متعالی خویش را می‌برد.

سیمای عشقی، به‌عنوان يك اسطوره، در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران جایی برای خود یافته است. هر اسطوره‌ای سایه‌ای بسیار عظیم‌تر از هستی واقعی خویش می‌افکند و وجه استعاری آن را نمی‌توان با معیارهای عینی و روزمره سنجید. تلاش برای بت‌شکنی ممکن است بتواند اسطوره‌ای را در چشم مخالفان و دشمنانش معیوب کند، اما تصویر هر اسطوره‌ای در چشم معتقدانش همه یا هیچ است. اگر عشقی عمری طبیعی کرده بود، امکان داشت پاره‌ای از اشعارش که این همه وقت و علاقه ما را مصروف خود می‌کند تا امروز یکسره فراموش شده باشد. بسیاری از نوشته‌ها و سروده‌های او، اگر نام يك شهید بر تارك آنها نمی‌درخشید، نادیده‌گرفتنی بود. چه بسیار نوشته‌های پخته‌تر و شعرهای آبدارتری از کسان دیگر که زیر غبار فراموشی گم شد. اما مرگ و شهادت او به این نوشته‌ها جایگاهی بخشیده است که حد و دامنه آن از حد سنجش انتقادی صرف فراتر می‌رود. جامعه و تاریخ به عشقی نمره داده اما پیش از این کار، بسیار دوستش داشته است.

در برخورد به آثار و افکار و زندگی عشقی، يك دشواری این است که بخشی از سروده‌های 'مهیج' او را نمی‌توان دوباره چاپ کرد و حتی دشوار بتوان شفاهاً در برابر جمع خواند. شرایط فرهنگی جامعه ما از آن روزگار تاکنون بسیار دگرگون شده است. در آن روزگار، صنعت نشر و روزنامه چیزی بود تا حد زیادی پارتیزانی و زیرزمینی و مربوط به اقلیتی بسیار کوچک از مردان بزرگسال، حتماً درس خوانده و احتمالاً مرفه. امروز دیگر بنگاه انتشاراتی نه دگه‌ای در کنج بازار یا گارسه‌ای در زیرپله، که دفتری است با صدر و ذیل و ابواب‌جمعی؛ کتابفروشی هم به سوپرمارکتی فرهنگی تبدیل شده است که تا حد زیادی رایزن ادبی و هنری خریدار به حساب می‌آید؛ کتابخانه خانواده نه در گوشه‌ای از اتاقی است بسته به روی کم‌سن و سال‌ترها، که مجموعه‌ای است در دسترس همه اعضای خانواده و حتی مهمانان کنجکاو و اتفاقی؛ و البته مدرسه‌ها و دانشکده‌ها هم کتابخانه دارند. در چنین احوالی، انتشار مجدد پاره‌ای از سروده‌های

نمی‌آید و زنگار فلز از روی پایه‌ای سنگی و در ارتفاع ممکن است جلوه‌ای متفاوت با آنچه از يك قدمی دیده می‌شود داشته باشد. در بخش فعالیت‌های تئاتری عشقی می‌بینیم که وقت و پول مختصرش را در راه کاری تفننی و کم‌سود و صرفه مانند اپرا راه‌انداختن درباره شهریاران باستانی هدر می‌داد و آن‌گاه عامه مردم را ملامت می‌کرد که هنرنشناس و کودن‌اند. در بخش «تجربه روزنامه‌نگاری» می‌بینیم که روزنامه بدچاپ، پرغلط و کم‌مطلب او نمی‌توانست به پای روزنامه‌های بهتری که در همان زمان منتشر می‌شد برسد و با آنها رقابت کند. او، به جای دست‌زدن به انتقادی حرفه‌ای و واقع‌بینانه از خود، درباره سید اشرف‌الدین حسینی (نویسنده روزنامه فکاهی و پرخواننده نسیم شمال که در آخر عمر کارش به فقر و دارالمجانین کشید) می‌نوشت: "اگر از من پرسند، سید اشرف و سید اشرف‌ها از روز اول دیوانه‌اند که قدم در راه این جامعه بی‌وفای گذارند."^{۸۰۰} این تصویرهای درشت از شاعر و هنرمندی که روزنامه‌اش، به نوشته خود او، تنها دو مشترك داشت همان تصویری نیست که از ورای زمان در ذهن جامعه نقش بسته است. جامعه، عشقی را شهید راه قلم و آرمان آزادیخواهی می‌شناسد و می‌پندارد محال است که مردم به روزنامه يك شهید در زمان حیاتش اعتنا نکرده باشند. اما خواهیم دید که واقعیت دارد. منظور نه معیوب جلوه‌دادن تصویر شکوهمند عشقی، و نه ملامت اهل زمانه اوست. هدف، غور در این پدیده پیچیده است که مجسمه‌ای از مرمی یا برنز، به‌رغم همه کج‌وکولگی‌هایی که از نزدیک در آن دیده می‌شود، ممکن است در چشم‌انداز تاریخی بسیار با ابهت جلوه کند. عکسهایی که در این کتاب از فاصله بسیار نزدیک از عشقی گرفته خواهد شد نافی شأن و حرمت او به‌عنوان يك شاعر انقلابی نیست؛ تأییدی است بر این نکته که 'حقیقت'ی کلی درباره يك شخص یا موضوع که جامعه در ذهن می‌پروراند ممکن است تا حدی زیادی متفاوت از جزئیات 'واقعی' باشد؛ و جامعه حتی زمانی که از این تفاوت بین حقیقت و واقعیت خبردار می‌شود، باز هم طبیعی می‌داند که موضوع را آن‌گونه که دوست دارد ببیند؛ تا حدی چون عوض کردن داور ریچ درباره پیشینیان کار آسانی نیست، و تا حدی چون مردم به اتفاق و با عواطف مشترك فکر و داور می‌کنند. در بخش پایانی بحث خواهیم کرد که عشقی را

برخورد به منابع

در استفاده از منابع و مدارك موجود، كوشیده‌ایم تا حد ممكن به عین مطالب به‌آن‌گونه كه نخستین بار چاپ شد دست یابیم. منبع درباره شرح زندگی عشقی بسیار كم، بسیار حاشیه‌روانه و پر از ستایش اوست، ستایشهایی غالباً منظوم كه در مواردی تصدیق بلا تصوری برای خالی‌نبودن عریضه به‌نظر می‌رسد. كمتر کسی از نزدیکان و یارانش در بند این بود كه جزئیات زندگی او را، حتی پس از مرگش، روی كاغذ بیاورد. حتی از خود او مطلبی كه بتوان نام آن را شرح وقایع یا رویدادهای يك دوره گذاشت بر جا نمانده است؛ نه پیرامون سفر به كرمانشاه و تركیه، نه داستان به‌زندان‌افتادنش و نه هیچ تحول مهم دیگری، حتی واگذاری امتیاز روزنامه‌اش. از تماسهایی كه كوشیدیم با خویشان عشقی در تهران و همدان برقرار كنیم چیزی عاید نگشت. هفتاد و اندی سال از واقعه ترور او گذشته و هرچیزی كه چاپ یا نقل‌كردنی بوده قاعدتاً عرضه شده است.^۹ با این همه، به حرف ولادیمیر نابوكف هم می‌توان اعتقاد داشت كه "بهترین بخش زندگینامه نویسنده، نه داستان ماجراهایی كه بر او گذشت، بلكه شرح تحول سبك كار اوست."^{۱۰} حدود ده سطر مطلب نادقیق درباره سنی سال عمر او تقریباً در تمامی عشقی‌نامه‌ها تکرار شده است. منبع آن ده سطر هم یکی از دوستاناران عشقی است كه در سال ۱۳۱۱، احتمالاً در نخستین شرح زندگی او، از جمله، نوشت از روزنامه قرن بیستم بیش از هفده شماره منتشر نشد. ما كه شصت سال بعد دست‌كم بیست و دو شماره از این روزنامه را در برابر داریم، مشكل بتوانیم به روایات این دوستان درباره چیزهایی كه شخصاً شاهد نبوده‌اند اعتماد كنیم. شاید غور در سبك كار عشقی، و

عشقی، حتی در جوامع فارسی‌زبان بیرون از ایران، ناممكن به‌نظر می‌رسد. تأسفی ندارد؛ حجم آن سروده‌ها چندان زیاد نیست. شاید روزی فرهنگهای شفاهی و كتبی در زبان فارسی تا آن اندازه به هم نزدیک شوند كه انتشار كلمات و اصطلاحات و استعاره‌های ممنوعه دوباره میسر گردد. پاره‌ای از آن هجوها درباره افرادی‌اند حالیا فراموش‌شده؛ بنابراین مشكلی نیست كه بددهانی گهگاهی شاعری شوریده‌سر درباره اشخاصی مهجور را از كتابهایی مانند كتاب حاضر، كه کلیات نیست و نقد و معرفی است، كنار بگذاریم. از عشقی آثاری عام‌تر هم به‌جا مانده است.

در مجموع، هجوه‌های عشقی تا حد زیادی نشان از این دارد كه خود او ندرتاً آماج هجو و استهزا قرار گرفت. اگر فرصت یافته بود از میانسالی بگذرد، شاید تجربه می‌كرد كه حمله شدید و هتاكانه جراید چه تأثیری بر قربانی می‌گذارد؛ كه چگونه می‌توان خویشندانانه عمل كرد و به‌حریف، چه كم‌زور و چه خطرناك، فرصت داد بحث را نادیده بگیرد و ضربه آن را از سر بگذارند؛ كه مجبور كردن حریف به زدن به سیم آخر چه روش پرمخاطره‌ای است. روش عشقی در هجو را باید متعلق به عصر پیش از اختراع و رواج خودسانسوری— به‌عنوان مكانیسمی برای كاستن از شدت ضربه، گرفتن زهر بحث و پرهیز از برانگیختن افراد به مقابله— دانست.

در این كتاب به‌بررسی نقادانه نوشته‌ها و افكار عشقی می‌پردازیم، با این آگاهی كه معیارهای زمان ما تا حدی متفاوت با معیارهای عصر عشقی است. اما بازگشت به آن معیارها و سعی در معتبر گرفتن‌شان را میسر نمی‌دانیم. بیشترین كاری كه می‌توان كرد این است كه همواره به‌یاد داشته باشیم عقاید، آرا، معیارهای سنجش ارزشها و روشهای نوشتن و اندیشیدن همواره یكسان نبوده است. عقل، عقل است، اما عقل امروز لزوماً همان عقل دیروز نیست. عشقی شاید تا آن حد كه امکان رشد برای فكر و عمل او وجود داشت پیشرفت كرد و آنچه ما افزون بر او می‌دانیم نه لزوماً نتیجه هوش و استعداد شخصی‌مان، كه به‌سبب گذر از تجربه‌ها و انباشت و مبادله اطلاعات در این سه ربع قرن پر ماجراست. این متن سراسر در ستایش عشقی نیست و باید اعتراف كنیم در جابه‌جای كتاب ممكن است پاره‌ای داوریه‌ها درباره او و افكارش به چشم كسانی سختگیرانه برسد. امید كه نگارنده توانسته باشد از حد انصاف بیرون نرود.

^۹ در *كلیات مصور عشقی* (تألیف و نگارش علی‌اكبر مشیرسلیمی، چاپ هفتم، امیركبير، ۱۳۵۷) عكسی از برادر عشقی، سرتیب میرعلی‌اكبر عشقی، دیده می‌شود (ص ۷) و در همان منبع به "تقریر آقای مصطفوی عموزاده عشقی" (ص ۴۰۶) اشاره شده است. خود عشقی در مقدمه‌ای کوتاه بر *نمایشنامه جمشید ناکام* از خودكشی برادرش، میرعبدالعلی، در سال ۱۳۰۳ خبر می‌دهد. اما هیچ‌يك از این افراد درباره شخصیت و زندگی عشقی نظری روشنگر نداده و اكثر مرثیه‌هایی كه دیگران در رثای او سروده یا نوشته‌اند، جز چند مورد كه در پایان این كتاب آورده‌ایم، سراسر طبع آزمایی است.

^{۱۰} مقدمه نابوكف بر نول *Mary*، انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۰.

سنجش دگرگونیهای آن در گذشت زمان، فقدان وقایع نامه‌ای مفصل درباره زندگی کوتاهش را تا حدی جبران کند.

چه در مورد نوشته‌ها و سروده‌های خود عشقی و چه در نقل نوشته‌ها و گفته‌های دیگران، ترجیح داده‌ایم به اصل مطالب آنچنان که اول بار چاپ شده رجوع کنیم یا به روایت کسی که آن منابع را در اختیار داشته استناد شود و هر جا جز این است تذکر داده‌ایم. کمتر مقاله یا شعری از عشقی در تجدید چاپهای مکرر همان‌گونه مانده که در زمان حیات عشقی چاپ شد. دستکاریهایی که در شعرهای عشقی روا داشته‌اند غالباً به قصد بهترکردن و تکمیل آنها، و گاه از روی تفنّن و به حالت یادگارنویسی روی دیوار بوده است. بسیاری از مطالب مربوط به عشقی در نسخه‌برداری یا در چاپهای مکرر دستخوش اشتباههای چاپی یا املائی گشته‌اند، و هر بار که مؤلفان دیگر از روی نقلهای بعدی نسخه‌برداری کرده‌اند، یا در حروفچینی مجدد این کتابها، گاه پاره‌ای از این اشتباهها را 'تصحیح' کرده‌اند و مطالب به‌مرور از متن اصلی دور شده‌اند. از نطق "دیانت و سیاست" مدرس دست‌کم سه روایت در برابر داریم و از نطق "آجیل خوران و بره‌کشان" حسن مستوفی چهار روایت. کوشیده‌ایم ضبط چنین نطقهای مهمی مطابق متن رسمی تندنویسان مجلس شورا باشد. از گزارش مشهور اما به احتمال زیاد تخیلی محمد مسعود در روزنامه‌اش، *مرد/امروز* (۱۳۲۳)، روایتی که در چاپ هفتم کلیات *مصور عشقی* (۱۳۵۷) گنجانده شده با متن اصلی حدود صد مورد اختلاف دارد. گذشته از تغییرات جزئی در املا و انشا، پاراگراف پایانی در روایت کلیات یکسره جعلی و گمراه کننده است. مسعود در مقاله‌ای دیگر این عقیده را که زیر آوار رفتن قاتل عشقی در عرق‌فروشی خیابان فردوسی به منزله عقوبت دنیوی بود با صراحت و ملامت به مسخره می‌گیرد (این مؤخره را در بخش ضمیمه‌ها به اصل مطلب افزوده‌ایم). ظاهراً علی‌اکبر مشیر سلیمی، گرچه عشقی را دوست داشت و برای گردآوری آثار او زحمت کشید، مطالب روزنامه‌های مختلف را پشت سر هم آورده است تا خواننده را راضی کند. یکی دیگر از دوستداران عشقی هجوها و حتی برخی شعرهای عاشقانه او را دستکاری کرده تا غیرسانسوری، مؤدبانه و عقیفانه شوند و بعد کلمات عجیبی را که خود در این سروده‌ها جای داده در پانویس معنی کرده است.

عشقی در جرایدی *جز قرون بیستم* هم مقاله‌هایی چاپ کرد. بیشتر آن مقاله‌ها واکنش به وقایعی سیاسی یا پاسخ به مقاله‌های دیگرانند و در چاپ دوباره، مطلب عشقی باید با شرحی اجمالی از آنها همراه شود. این گونه مطالعه تطبیقی به حجمی به مراتب بیش از يك معرفی کلی نیاز دارد و امید در جایی دیگر بتوان به شناسایی، ردیابی و نقد آن بحثها به‌عنوان بخشی از تاریخ تطوّر اندیشه سیاسی در مطبوعات ایران پرداخت، چه، انتقال و تفهیم اندیشه سیاسی در ایران همواره و عمدتاً در بستر مطبوعات و در ستونهای جراید جریان داشته است. در کتاب حاضر، تنها در مورد بهار چنین کاری انجام شده و شرحی اجمالی از جدال پرشور قلمی او و عشقی را در فصل «علقه‌های پنهان، جدلهای آشکار» که درباره روابط آن دو نفر است گنجانده‌ایم.

کوشیده‌ایم نکات لازم تاریخی را در حداقلی بیاوریم که حال و هوای روزگار عشقی را روشن کند و زمینه عقاید و انگیزه سروده‌ها، نوشته‌ها و واکنشهای او را نشان دهد. این گونه توضیحها را برای حفظ تداوم بحث در متن، همراه با نقد و نظرهای دیگران تا حد ممکن به پانویس‌ها برده‌ایم. تاریخهای شاهنشاهی در کتابهای چاپ ۱۳۵۵ تا ۵۷ را، که خود داستان به تاریخ پیوسته‌ای است، در همه جا به شکل معمول و اصلی در آورده‌ایم. در دسر تبدیل سه نوع تاریخ کافی است.

نگاهی به شرایط ایران در روزگار عشقی (۱۳۰۳-۱۲۷۳)

و وقایع مهم عصر او

- دوساله بود که ناصرالدین‌شاه قاجار ترور شد.
- شش ساله بود که قرن بیستم آغاز شد.
- دوازده ساله بود که فرمان مشروطیت امضا شد.
- چهارده ساله بود که محمدعلی‌شاه قاجار مجلس را به‌توپ بست و استبداد صغیر برقرار گشت.
- پانزده ساله بود که احمدشاه قاجار به سلطنت رسید.

است متفاوت یا مغایر با دیگر روایات باشد. بحث در وجوه و علل اختلاف این روایات نیز خود کاری است مستقل و سترگ که می‌تواند در حد نگاشتن يك تاریخ جدید باشد. با این همه، ناچاریم دورنمایی از آن وقایع در برابر نهمیم. برای این کار، رویدادهای دورهٔ حدوداً سی‌سالهٔ بین قتل ناصرالدین شاه و به‌تخت‌نشستن سردار سپه را فهرست‌وار در پی هم می‌آوریم و داوری دربارهٔ آن وقایع را عمدتاً به میرزادهٔ عشقی در صفحات بعد می‌سپاریم. تاریخها و اسامی بازیگران در فصلهای بعد کامل خواهد شد. پس از ترور ناصرالدین شاه که خلل در اقتدار حکومت قاجار و بالاگرفتن فشار برای مهارزدن بر خودکامگی عمال دولت و اجرای عدالت در پی داشت، شمار روزافزونی از مردم میانحال خواستار تأسیس عدالتخانه برای رسیدگی به تعدیات بی‌حد و حصر عمال حکومت شدند. طی مبارزات اجتماعی، درخواست تأسیس عدالتخانه تبدیل به درخواست تشکیل مجلس ملی برای وضع قانون شد و مظفرالدین شاه در آخرین روزهای سلطنتش فرمان مشروطیت را امضا کرد. اما جانشین او، پسرش محمدعلی شاه، به‌همکاری با مجلس گردن نهاد و دست به بستن آن و سرکوبی مشروطه‌خواهان زد. با بسیج نیروهای مشروطه‌خواه و ورود نفرات مسلحی از شهرهای دیگر، محمدعلی شاه در برابر ائتلافی بسیار ناهمگون از نیروهای ایلاتی، آزادیخواهان شهری، روشنفکران، عناصری اصلاح‌طلب در طبقهٔ حاکمه و البته فرصت‌طلبانی که با هر جریان پیروزمندی همراه می‌شوند شکست خورد، خلع گشت و از ایران اخراج شد. احمدشاه، جانشین کم‌سن و سال او و آخرین پادشاه دودمان قاجار، با اصول سلطنت مشروطه مخالفت نورزید و عملاً ادارهٔ امور کشور را، طبق قانون اساسی، به مجلس شورای ملی و دولتی که از آن رأی اعتماد می‌گرفت وا گذاشت.

اما در میان انبوه مشکلات مزمن یا جدید، دو دشواری عظیم رخ نمود. اول، به سبب فقدان تجربهٔ جامعه در کارکردن با شیوه‌های نظام جدید، مجلس ملی، پیش از آنکه از بهترین جنبه‌های پارلماناریسم سود کافی ببرد، گرفتار بدترین عارضه‌های آن شد: زدوبند در پشت پرده و هیاهو در پشت تریبون. دوم، در سال ۱۹۱۴ با درگرفتن جنگ جهانی اول، فروپاشی امپراتوری عثمانی و لشکرکشی نیروهای خارجی به ممالک اطراف ایران و به خود ایران، شیرازهٔ امور کشور بیش از پیش از هم گسیخت و

- بیست ساله بود که
- احمدشاه قاجار تاجگذاری کرد.
- آتش جنگ اول جهانی شعله‌ور شد.
- به همراه دولت در تبعید به کرمانشاه رفت.
- بیست و يك ساله بود که نامهٔ عشقی را در همدان انتشار داد.
- بیست و دو ساله بود که به استانبول سفر کرد.
- بیست و سه ساله بود که در روسیه دولت انقلابی به قدرت رسید.
- بیست و چهار ساله بود که جنگ جهانی اول پایان یافت.
- بیست و پنج ساله بود که قرارداد ۱۹۱۹ بین وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای وقت، و دولت بریتانیا بسته شد و او به سبب مخالفت با آن به زندان افتاد.
- بیست و شش ساله بود که
- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اجرا شد.
- در اصفهان اپرای ایرانی بر صحنه آورد.
- بیست و هفت ساله بود که
- نخستین شمارهٔ روزنامهٔ قرن بیستم را منتشر کرد.
- اپریش را در تهران هم اجرا کرد.
- بیست و نه ساله بود که
- رضاخان سردار سپه به ریاست هیئت وزرا رسید.
- در ترکیه با الغای خلافت اسلامی، رژیم جمهوری اعلام شد.
- سی ساله بود که
- آخرین شمارهٔ روزنامه‌اش انتشار یافت.
- کشته شد.

برای روشن کردن سیمای عشقی باید تصویری از صحنهٔ سیاسی جامعهٔ ایران در دو دههٔ اول قرن بیستم به دست داد. اما چیزی که بتوان آن را روایت دائرةالمعارفی از تاریخ وقایع ایران در قرن بیستم دانست وجود ندارد، چرا که هر يك از نیروهای اجتماعی و سیاسی تصویری همخوان با ایدئولوژی خویش به دست می‌دهد، تصویری که ممکن

همه برنامه‌های اصلاحات از هفتاد سال پیش روی کاغذ مانده و نیاز به هادی نظم- دهنده‌ای است که کشور را از بلا تکلیفی نجات دهد.

آنچه بر خشم و خروش مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ می‌افزود افشای این مطلب بود که وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا، و مقامهای همدست او (فیروز میرزا نصرت‌الدوله، اکبر میرزا صارم‌الدوله و دیگران) برای امضای این قرارداد مبالغی قابل توجه از دولت بریتانیا دریافت کرده‌اند. در همین زمان، آزادیخواهان دردمندانه می‌نالیدند که مستبدین سابق يك شبه مشروطه‌خواه شده‌اند، مناصب را قبضه کرده‌اند و همان بساط رژیم سابق را بر پا نگه داشته‌اند. پیدا بود که قوه مجریه، و اساس دولت، ضعیف‌تر، منفورتر و بی‌اعتبارتر از هر زمان دیگری است و این قرارداد به جایی نخواهد رسید.

سال بعد، سیدضیاءالدین طباطبایی، که تا آن زمان روزنامه‌نگار بود، در رأس حکومتی قرار گرفت که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر سر کار آمد، اما خود او در این مقام ۱۰۰ روز هم دوام نیاورد. با این همه، دولت کودتا، به سرکردگی رضاخان میرپنج که لقب سردار سپه را بیدرنگ برای خویش تدارک دیده و وزیر جنگ شده بود، سنگرهای قدرت مالی، سیاسی، اداری و البته نظامی را یکی پس از دیگری به چنگ آورد و در میدان سیاست نیز حریف قدرتمند و سپس بلامنازع شد. یکی از بگومگوهای این دوره مجلس ابتدا بر سر تفکیک اختیارات مالیه و جمع‌آوری عوارض از ارکان قشون بود که با پیروزی سردار سپه خاتمه یافت و منابع مالی محلی مستقیماً در دست او ماند. دشواری در این بود که مجلسیان و اصلاح‌طلبان وجود کسی مانند رضاخان را برای رهبری قشون و نظمی و ایجاد امنیت در مملکت پر آشوب لازم می‌دیدند، اما میل داشتند که او به اختیارات تفویض شده از سوی مجلس قانع باشد و جاه‌طلبی شخصی را از سر به در کند. با این همه، سردار سپه، به رغم مقاومتهای کم‌اثر و پراکنده مخالفانش که معتقد بودند او باید در رأس قوای مسلح اما مطیع دولت و مجلس باقی بماند و وارد دیگر امور اجرایی نشود، خود را به مقام رئیس‌الوزرای رساند. در مرحله بعد، بحثی شدید بر سر انقراض خاندان قاجار و تغییر نظام مملکت از پادشاهی به جمهوری درگرفت. این بحث داغ، عمدتاً به سبب هراس نیروهای سنتی از تبدیل ایران به کشوری غیرمذهبی شبیه ترکیه، وحشت طبقه ثروتمند و زمیندار از تکرار انقلاب روسیه

قحطی و گرسنگی و ناامنی مملکت را در کام کشید. با ورود قوای بریتانیا از جنوب و روسیه از شمال (مبتنی بر توافق آن دو دولت در سال ۱۹۰۷ بر سر ایجاد مناطق نفوذی، به ترتیب، در جنوب و در شمال ایران و رعایت منطقه‌ای حائل)، کسانی از دولت آلمان که هم با بریتانیا و هم با روسیه درگیر جنگ بود کمک خواستند، یا در واقع به تقاضای دولت آلمان عمل کردند، و با مهاجرت به غرب کشور کوشیدند در کرمانشاه که بخشی از منطقه بیطرف به شمار می‌آمد دولت در تبعید ایجاد کنند.

انقلاب اکتبر در روسیه و دخالت قدرتهای اروپایی برای براندازی دولت نوپای آن کشور سبب شد که تنها مرز زمینی نسبتاً مشخص و باثبات ایران در شمال نیز دستخوش بی‌ثباتی و گذرگاه موج مهاجران، فراریان و عوامل مسلح طرفهای درگیر شود. در زمانه‌ای پر آشوب که بیش از هر زمان دیگری نیاز به دولتی مقتدر و باثبات بود، کابینه‌هایی متزلزل بر سر کار می‌آمدند و پس از چند ماه، در نتیجه استیضاحهایی پایایی و پرهیاهو در مجلس، سقوط می‌کردند. نخست‌وزیران سه‌چهار نفری بیش نبودند که در نوعی بازی بشین‌وپاشو جای خود را به یکدیگر می‌دادند، بی‌آنکه چشم-اندازی برای ثبات و اصلاحات پیگیر در افق سیاسی مملکت دیده شود. برنامه‌های اصلاح اداری و توسعه معارف، ایجاد بانک، کشیدن راه‌آهن و بسیاری کارهای دیگر روی کاغذ مانده بود.

تکان‌دهنده‌ترین تحول در صحنه سیاسی ایران از زمان حمله قوای طرفدار محمدعلی‌شاه به مجلس، زمانی روی داد که در مرداد ۱۲۹۸ شمسی (اوت ۱۹۱۹) فاش گشت وزیر مختار دولت بریتانیا در تهران قراردادی که روح آن تحت‌الحمایگی این کشور بود با دولت ایران به امضا رسانده است. این قرارداد را دولت بریتانیا برای مقابله با شرایط تازه موازنه قدرتها تدوین کرده بود: سقوط تزارها در روسیه و روی کار آمدن دولت انقلابی در آن کشور، هراس شدید دولت بریتانیا از رژیم جدید روسیه و تدارک تمهیداتی برای سست کردن اساس آن، شکست دولت عثمانی در جنگ و تقسیم مستملکات آن بین فاتحان، و ایجاد ترتیباتی جدید در اداره مناطق تحت نفوذ بریتانیا که از فلسطین تا سیلان گسترش داشت. نظر مدافعان ایرانی این قرارداد این بود که در دنیایی پرمخاطره، کشور در صحنه جهانی ضعیف و بی‌حامی است و، در داخل، تقریباً

۲۰ عشقی: سیمای نجیب یک آنارشویست

در ایران، و بدگمانی عمیق مخالفان سردار سپه از اینکه او خرقه عاریتی جمهوری را به قامت شخص خویش می‌دوزد، پس از مدتی نسبتاً کوتاه فرو نشست. اما صعود ظاهراً مقاومت‌ناپذیر سردار سپه ادامه یافت و او در آبان ۱۳۰۴ شاه شد. □